**رنجهای امام هادی علیه السلام**

**فشارهاى روحى**  
امام هادی (ع) را پس از يك روز اقامت در خان صعاليك، به خانه ‏اى كه در يك اردوگاه نظامى قرار داشت، بردند. متوكل جاسوسانى را در چهره خدمتكار براى زير نظر داشتن امام به آن خانه فرستاد تا رفت و آمدهاى ايشان را كنترل كنند. اين خانه با ديگر خانه‏ ها، متفاوت بود؛ متوكل دستور داده بود که در اتاق حضرت، قبرى بكنند تا بدين وسيله، امام را از كنترل شديد خود آگاه و پيش از هر اقدامى، ابتكار عمل را از امام سلب كند.

صقر بن ابى دلف مى ‏گويد:   
«وارد حجره امام شدم، او را در حالی يافتم كه بر حصيرى نشسته بود و پيش پايش قبرى كنده بودند. به او سلام كردم، ايشان پاسخ سلام گفت و فرمود: بيا بنشين. سپس پرسيد: براى چه آمده‏ اى؟ گفتم: سرورم! آمده‏ام تا از شما حالى بپرسم. وقتى نگاهم به قبر افتاد، گريستم. امام به من فرمود: اى صقر! لازم نيست براى من ناراحت باشى؛ فعلاً به من آسيبى نمى‏رسد. من خوشحال شدم و خدا را شكر کردم».[1]  
امام هادی (ع) در دوران خلافت متوكل، روزگار بسيار سختى را پشت سر گذاشت. هراسى كه متوكل از امام در دل داشت، سبب شده بود تا دستور دهد سربازانش گاه و بى‏گاه بدون اجازه از ديوار وارد خانه امام شوند و آنجا را بازرسى كنند. آنها گاه پا را از اين نيز فراتر مى‏گذاشتند و به هتاكى ساحت مقدس امام مى‏پرداختند. در تاريخ آمده است كه: برخى اوقات متوكل در حالت مستى، امام را شبانه احضار مى‏كرد و به بزم شراب خود فرا مى‏خواند.[2]

**تلاش‏هاى مذبوحانه بنی‌عباس**   
هر بار كه متوكل تلاش مذبوحانه جديدى را براى ترور شخصيتى امام طراحى مى‏كرد، با شكست روبه رو مى‏شد. شكست‏های پی در پی و تلاش ‏هاى بى‏ ثمر متوكل، به حدى او را در رسيدن به اغراض پليدش ناكام گذاشته بود كه روزى در جمع درباريان خود فرياد زد:   
«واى بر شما! كار ابن الرضا روزگار مرا سياه كرده و مرا سخت درمانده و سرگردان ساخته. هر چه تلاش كردم تا او جرعه‏اى شراب بنوشد و در مجلس بزمى با من همنشين باشد، نشد...».[3]  
ناكامى و شكست متوكل، وى را بر آن داشت تا نقشه قتل امام را بكشد. از اين رو، دستور قتل او را به سعيد حاجب داد. ابن اورمه مى‏گويد:   
«نزد سعيد حاجب رفتم و اين، در زمانى بود كه متوكل، ابوالحسن‏ (ع) را به او سپرده بود تا وى را به قتل برساند. سعيد رو به من كرد و با تمسخر گفت: دوست دارى خداى خود را ببينى؟ گفتم: سبحان اللَّه! خدا با چشم ديده نمى‏شود؟! گفت: منظورم همان كسى است كه شما، او را "امام" مى‏خوانيد. گفتم: مايلم. گفت: من دستور قتل او را دارم و فردا اين كار را انجام خواهم داد. اينك پيك نزد اوست؛ وقتى بيرون آمد، داخل شو. هنگامى كه پيك بيرون آمد، وارد اتاقى شدم كه امام در آن زندانى بود. داخل شدم و ديدم كه قبرى جلوى پاى امام كنده‏اند. سلام كردم و بسيار گريستم. امام پرسيد: براى چه گريه مى‏كنى؟ گفتم: براى آنچه مى‏بينم. فرمود: براى اين گريه نكن؛ زيرا آنها به خواسته‌شان نمى‏رسند. دو روز بيشتر طول نخواهد كشيد كه خدا، خون او و هوادارش را كه ديدى، خواهد ريخت». ابن اورمه می‌افزاید: به خدا سوگند! دو روز بيشتر نگذشته بود كه متوكل به قتل رسيد.[4]  
همچنين در اقدامى ديگر، متوكل به چهار تن از دژخيمان خود دستور مى‏دهد كه امام را با شمشيرهاى برهنه به قتل برسانند. او به قدرى خشمگين بود كه سوگند ياد كرد پس از قتل امام، پيكر او را بسوزاند. جلادان او كه با شمشيرهاى آخته، انتظار امام را مى‏كشيدند تا بدنش را طعمه شمشير خود سازند، با ديدن وقار و شكوه امام آن چنان تحت تأثير قرار گرفتند كه تصميم خود را فراموش و حتى امام را با احترام بدرقه كردند. هنگامى كه بازگشتند، متوكل از آنان پرسيد: چرا آنچه را كه امر كرده بودم، انجام نداديد؟ پاسخ دادند: آن هيبت و شكوهى كه در او ديديم، هراس انگیزتر از صد شمشير برهنه بود، و قدرتى در برابر آن نداشتيم؛ به گونه‏ اى كه نتوانستيم آنچه را امر كرده بودى، به انجام رسانيم».[5]   
به اين ترتيب، بار ديگر توطئه قتل امام هادی (ع) نافرجام ماند.

**قتل متوكل**  
متوكل در كمتر از دو دهه خلافت خود، چيزى جز بدرفتارى با شيعيان و قتل و خون‏ريزى آنان بر جاى نگذاشت و سرانجام بغض و كينه‏اى كه به خاندان پيامبر (ص) و پيروان آنان داشت، گريبان خود او را گرفت. در شبى كه او به قتل رسيد، عباده مخنّث، دلقك دربار، مثل هميشه در بزم شراب او مشغول مسخره كردن امامان شيعه بود. او سرش را كه مو نداشت، برهنه كرده و متكايى هم روى شكم خود بسته بود و امام على‏ (ع) را مسخره مى‏كرد و مى‏گفت: «اين مرد طاس و شكم برآمده، مى‏خواهد خليفه مسلمانان شود». متوكل شراب مى‏نوشيد و قهقهه سر مى‏داد. منتصر، فرزند او كه به امامان شيعه علاقه‏مند بود، از اين حركت عباده خشمگين شد و او را پنهانى تهديد كرد. عباده به كار خود ادامه نداد. متوكل متوجه او گرديد و از او علّت را پرسید. عباده دليل ادامه ندادن كار خويش را باز گفت. در اين هنگام، منتصر برخاست و گفت: «اى اميرالمؤمنين! آن كسى كه اين سگ، تقليد او را مى‏كند و اين مردم مى‏خندند، پسر عموى تو و بزرگ خاندان توست و مايه افتخار تو. اگر تو مى‏خواهى گوشت او را بخورى (غيبت و بدگويى او كنى) ، بخور؛ ولى اجازه نده كه اين سگ و مانند او از آن بخورند».  
متوكل براى آنکه علاقه‏مندى فرزندش را به امام على‏ (ع) به سخره بگیرد، دستور داد تا آوازه خوانان درباره او و مادرش شعر هجوآمیزی بخوانند. اين بى‏حيايى و بى‏شرمى متوكل، سبب شد تا پسرش همان شب تصميم به قتل متوكل بگيرد.[6] از اين رو، همراه با تركان، نقشه قتل او را كشيد و وزيرش، فتح بن خاقان، او را به قتل رساند.[7]

**آرامشى زودگذر**  
امام هادى‏ (ع) پس از قتل متوكل، هفت سال در دوران خلفاى بعدى زندگى كرد. اگر چه فشارهاى دستگاه در مقايسه با دوران متوكل كاهش يافت، ولى سياست‏هاى كلّى دستگاه، در جهت اسلام زدایی جز در دوران مستنصر، تغييرى محسوس نداشت و امام همچنان در سامرا تحت مراقبت شديد نظامى، روزگار مى‏گذراند؛ چرا كه امام هادى‏ (ع) در بين مخالفان سرسخت حاكميت، چهره‏اى شناخته شده و برجسته به شمار مى‏رفت و به همين سبب، خلفا بر تداوم محدوديت‏هاى امام، اصرار مى‏ورزيدند.  
اين دوره هفت ساله در كشمكش قدرت ‏بين خلفا گذشت و همين مسئله به علويان مجال مى‏داد تا در اين فضا بهتر بتوانند از محضر امام هادی (ع) كسب فيض كنند. روى آوردن علويان به سامرا، موجب حساسيت زمامداران وقت شد. معتزّ كه در اين دوره خلافت را بر عهده داشت، بدون كوچك‏ترين ارزيابى و بررسى اوضاع، تصميم گرفت امام را به قتل برساند و سركوبى شيعيان را دوباره در دستور كار بنى عباس قرار دهد.

**جنايت هولناك**  
سرانجام توطئه دشمنان امام هادى‏ (ع) به ثمر رسيد و امام را به دستور معتزّ مسموم کردند. ابو‌دعامه مى‏گويد:  
«امام در بستر بيمارى بود و من براى عيادت نزد ايشان رفتم. هنگام بازگشت، فرمود: چون براى عيادت من آمدى، برگردن من حقّى پيدا كردى و رعايت حق تو بر من واجب است. او در بستر بيمارى آرميده بود و شيعيان به ديدار امام مى‏آمدند. آن حضرت به صورت كتبى و شفاهى، امام پس از خود را به آنان معرفى كرد تا پس از شهادت او، شيعيان دچار سرگردانى نشوند».[8]  
امام هادى‏ (ع) در سوم رجب سال 254ق به شهادت رسيد.[9] احمد بن داود مى‏گويد:  
«همراه عدّه‌ای از جمله محمد بن اسحاق اموال بسيارى را كه خمس و نذورات مردم قم بود، با خود به قصد تحويل دادن به ابوالحسن مى‏بردم. هنگامى كه به مقصد رسيدیم، مردى كه بر شترى سوار بود، پيش ما آمد و گفت: اى احمد بن داود و اى محمد بن اسحاق! من حامل نامه‏اى از سرورتان ابوالحسن هستم كه برای شما نگاشته است مبنی بر اینکه من امشب به سوى بارگاه الهى رخت بر مى‏بندم. پس، احتياط كنيد تا دستور فرزندم حسن‏ (ع) به شما برسد».  
ما با شنيدن اين خبر، بسيار ناراحت شديم و گريستيم؛ ولى اين خبر را از ديگران كه با ما بودند، مخفى داشتيم. به خانه امام هادى‏ (ع) وارد شديم. شخصى ما دو نفر را صدا زد و گفت: اى احمد و اى محمد! اين نامه را بگيريد. در آن نوشته شده بود:  
«به نام خداوند بخشايشگر مهرورز. از بنده اميدوار به رحمت خدا، حسن، به شيعيان و پيروان سوگوارش. اما بعد، خداى را برآنچه بر ما فرو فرستاد، سپاس مى‏گويم و او را براى صبر زيبايى كه به شما ارزانى داشت، شكر مى‏كنم؛ چرا كه او براى ما و شما، كافى است و برترين پشتيبان است».[10]

**در سوگ امام**  
بازتاب خبر شهادت پيشواى شيعيان، قلب مردم ستمدیده را جريحه دار كرد. در روز شهادت امام، جماعت بسيارى از بنى هاشم، بنى ابى‏طالب و بنى عباس در منزل امام جمع شده بودند و شيون و زارى، سراسر خانه را آكنده بود.[11] مردم به صورت‏هاى خود سيلى مى‏زدند و گونه‏هاى خود را مى‏خراشيدند و فرياد مى‏زدند: «واى بر ما از بى كسى و بى يارى! واى بر مستمندان و يتيمان از تنهايى!»[12]  
شهر يك‌پارچه در سوگ آموزگارى بلند اختر و پدرى مهربان براى مستمندان و يتيمان نشست.  
شیعیان بدن مطهر امام هادى‏ (ع) را بر دوش گرفتند و از خانه ايشان بيرون بردند و از جلوى خانه موسى بن بغا گذشتند. وقتى معتمد عباسى آنان را ديد، تصميم گرفت براى عوام فريبى، بر بدن امام نماز بگزارد. از اين رو، به دستور او بدن مطهر حضرت را بر زمين گذاشتند و او بر جنازه ایشان نماز خواند؛ در حالی که امام حسن عسكرى‏ (ع) پيش از تشييع بدن مطهر پدرش، به اتفاق شيعيان نماز را خوانده بودند. بدن پاکیزه حضرت را در يكى از خانه‌هايى كه در آن زندانى بود، به خاك سپردند. ازدحام جمعيت به قدرى بود كه حركت كردن در بين آن همه جمعيت براى امام حسن عسكرى‏ (ع) مشكل بود؛ در اين هنگام، جوانى مركبى براى امام آورد و مردم، امام را تا خانه بدرقه كردند.[13]  
ابو هاشم جعفرى كه از نزديكان امام هادى‏ (ع) بود، قصيده‏اى در رثاى امام خود با اين مضامين سرود:  
«آن هنگام كه شنيدم بيمار شده‏اى، تب و اضطراب سراسر وجودم را فرا گرفت و زمين به لرزه در آمد. به من گفت: پيشواى تو، بيمار و نزار شده است. در پاسخ گفتم: سر و جان من فداى او باد! اينك دين، بيمار شده و ستارگان آسمان، در اندوه فرو رفته‏اند. اى سرور من! شگفتا كه تو به درد و رنج مبتلا شده‏اى؛ حال آنكه تو خود، طبيب همه دردهايى و همه دردها را مداوا مى‏كنى و مردگان را زنده مى‏كنى...».[14]

**پیشینه حرم سامرا**  
حرم سامرا، شامل دو بارگاه منوّر امام هادى و امام عسكرى (ع) است كه زمين آن را امام هادى‏ (ع) از شخصى به نام «دليل بن يعقوب» خريدارى كرده است. پس از شهادت امام حسن عسكرى‏ (ع) در سال 260 ق و دفن ايشان در جوار آرامگاه پدر، اين خانه از وضعيت مسكونى خارج شد و زيارتگاه عاشقان و دوستان گرديد. در سال 333 ق به دستور «ناصر الدّوله هَمْدانى» بر گرداگرد خانه، ديوارى كشيدند و بر روى هر دو قبر، گنبدى برافراشتند. در دوران آل بويه، نخست، معزّالدّوله هزينه زيادى را براى توسعه و عمران اين بقعه و سرداب امام مهدى (عج) اختصاص داد و براى نخستين بار ضريحى از چوب بر روى هر دو قبر نصب کرد و نگهبان‏ها و خادمانى را به خدمت حرم و زائران گماشت. پس از او، در سال 368ق به دستور عضد الدوله ديلمى، صحن بزرگى، همراه با چندين رواق، گرداگرد قبرها ساخته شد. افزون بر آن، دور تا دور شهر سامرا نيز باروى مستحكمى كشيدند. پس از سقوط آل بويه، به دستور بساسيرى، در سال 444 ق، ساختمان با شكوهى روى قبرها بنا شد كه دو قرن دوام يافت. اين بنا در سال 640 ق، در اثر آتش سوزى از بين رفت. به دستور خليفه عباسى، المستنصر باللّه، تمامى ساختمان‏ها به بهترين شكل تجديد بنا و ساخته شد. اين ساختمان‏ها چند صد سال در برابر حوادث طبيعى دوام آورد، تا آنكه در سال 1200 ق، احمد خان دُنبلى كه از حكمرانان آذربايجان بود، ساختمان‏هاى كهن را ويران و ساختمان با شكوه ديگرى با تركيب و معمارى نو بنا كرد كه در زمان حكمرانى فرزندش، حسين قلى خان دنبلى، در سال 1225ق پايان پذيرفت. سرپرستى كار ساختمان كه هزينه فراوانى داشت، به عهده ميرزا محمد سلماسى بود.   
در سال 1285ق به دستور ناصر الدين شاه قاجار، ضريح قديمى تعويض و به نقره تبديل شد. طلا كارى گنبد عظيم حرم مطهر و كاشی‌كارى سطح بيرونى گلدسته‏ها و ايوان‏ها و سردرهاى حرم مطهر نيز به دستور ناصرالدين شاه انجام گرفت.  
امروزه گنبد حرم عسكريين بزرگ‏ترين گنبد در ميان گنبدهاى عتبات مقدسه و دومين گنبد بزرگ پس از گنبد سلطانيه زنجان در مشرق زمين است.[15]  
شایسته یاداوری است که با کمال تأسف در تاریخ 3/12/1384 گنبد نورانی دو امام بزرگوار در سامرا توسط مزدوران انگلیس و آمریکا منفجر گردید و بار دیگر در تاریخ23/3/1386 دو گلدسته باقی مانده از آن در سایه حمایت اشغال‌گران عراق تخریب شد **وَ سَيَعْلَمُ الّذينَ ظَلَمُوا أَيّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ...**

**زيارت‏نامه امام‏**  
برای اين حرم مطهر، سه زيارت‏نامه وارد شده است كه يك زيارت، مشترك بين دو امام است، و براى هر يك از آن دو امام همام نيز زيارت‏نامه جداگانه وجود دارد. در زيارت نامه مخصوص امام هادى‏ (ع) مى‏خوانيم:  
«... سلام بر تو اى ابوالحسن كه پاكيزه روح، هدايتگر و نور تابناك خدايى! درود خدا بر تو اى برگزيده خدا! سلام بر تو اى سرّ خدا... ! سلام بر تو اى رشته محكم خدا... ! سلام بر تو اى ستاره درخشان!  
گواهى مى‏دهم اى مولاى من كه تو، حجت خدا بر آفريدگان هستى و خليفه حق در ميان خلق و امين در ملك حق، و شاهد و گواه حق بر بندگان او هستى. گواهى مى‏دهم كه تو به حقيقت، روح پارسايى و دروازه شهر هدايت هستى. تو رشته محكم ايمان و حجت حق بر هر كسى هستى كه در بالا و زير اين زمين خاكى است. گواهى مى‏دهم كه تو پاك و منزهى از هر گناه، و از هر عيب و نقص دورى، و به لطف خاص خداوند اختصاص يافته‏اى، و به مرتبه حجت خداوندى مخصوص گرديده‏اى، و كلمه خدا به تو عنايت شده است. تو آن ركن و نگهبان دينى كه بندگان به سوى تو پناه مى‏آورند...».[16]  
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
[1] . بحارالانوار، ج 50، ص 194.  
[2] . همان، ص211.  
[3] . همان، ص 158؛ الارشاد، ج 2، ص431.  
[4] . بحارالانوار، ج 50، ص 195.  
[5] . همان، ص 196.  
[6] . الكامل فى التاريخ، على بن ابى الكرم ابن اثير، بيروت، دار صادر، ج 7، ص55.  
[7] . تاريخ يعقوبى، ج 2، ص522.  
[8] . منتهى الآمال، شيخ عباس قمى، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، 1374 ش، ج 2، ص 688؛ بحارالانوار، ج 50، ص239.  
[9] . منتهی الامال، ص680.  
[10] . وفيات الائمه‏، ص385.  
[11] . منتهى الآمال، ج 2، ص 684.  
[12] . وفيات الائمه ، ص 386.  
[13] . برگرفته از: منتهى الآمال، ج 2، ص683و686.  
[14] . همان.  
[15] . جنات ثمانية، فخر الواعظين محمد باقر بن مرتضى حسينى، قم، انتشارات دليل، 1381ش، ص768.  
[16] . مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمى، قم، انتشارات اسوه، چاپ چهارم، 1379 ش، ص 844.

منبع: پایگاه سبطین